

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این ایام چندین مشغله شده که ما را گرفتار کرده ولی مهمترین مشغله‌ای که همه را در بر می‌گیرد و همه‌ی مسلمانان و به‌خصوص شیعیان به آن توجه دارند، وفات حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در این ایام است. در بین ائمه فقط یک نفر که مادر همه‌ی ائمه است و فرزند رسول خدا، معصوم شمرده می‌شود. البته همین که معصوم شمرده شد، دلیل این نمی‌شود که چهار یا پنج روز را بگوییم رحلت حضرت فاطمه است، آن حضرت یک روز رحلت فرمودند. آن هم بعد از هفتاد یا نود روز زجر درونی، این زجر درونی را هم بایستی بنا به امر الهی در درون خودشان نگه دارند که مزاحم دیگران نباشد و مزاحم شیوع اسلام هم نباشد. کما اینکه همین کار را کردند، الان هم این نام و این یاد پابرجاست. گو اینکه با همه‌ی مخالفت‌ها که کردند، الان عده‌ی زیادی از مسلمان‌ها البته به آن شأنی که باید باشد، نمی‌شناسند چون در زمان خود پیغمبر هر کس سؤالاتی داشت از خود پیغمبر می‌پرسید. البته زن‌ها این دسترسی را به پیغمبر نداشتند که همیشه خودشان بپرسند. غالب اوقات این سؤالات را باید از یک بانویی که از محارم پیغمبر باشد، بپرسند. حضرت فاطمه در مقام تسلیم و عشق به پدر بزرگوارش چنان محو بود که به هیچ چیز دیگر نمی‌رسید. حضرت فاطمه قول و گفتاری نداشت که به اینها منتقل کند بلکه خود رفتار فاطمه جواب همه بود. اعراب در هر موضوعی نگاه می‌کردند که حضرت فاطمه چه رفتاری کرده؟ چه گفته؟ همان امری بود که پیغمبر کرده. تا اینکه حضرت، عایشه را گرفتند و عایشه چون قبلاً به اصطلاح نسبت نداشت و بعد از دواج کرد، خانم‌ها وقتی سؤالی داشتند، می‌توانستند توسط عایشه از حضرت بپرسند. این است که در اخبار می‌بینید که شاید دو هزار خبر و روایت از عایشه هست ولی از حضرت فاطمه علیها السلام (من خودم که نشمردم، آنهایی که شمردند می‌گویند و بعضی‌ها هم در کتاب نوشتند) فقط شصت روایت هست و حال آنکه از فاطمه کسی نزدیک‌تر به حضرت نبود (از بانوان) و این نزدیکی و قرابت را همه می‌دانستند. حتی در یک کتابی دیدم، یکی نوشته بود، (یک حقوقدان، یک وکیل دادگستری هم شرح حالی از عایشه نوشته بود) نوشته بود که در فوت چه کسی (آن را یادم نیست) عده‌ای از صحابه گفتند برویم به عایشه تسلی بدهیم، البته بعد از وفات حضرت فاطمه. آمدند در منزل به اصطلاح ام‌المؤمنین به قول خودشان، به ام‌شان، مادرشان سلامی بکنند. گفتند که در خانه نیستند، پرسیدند: کجا رفته؟ گفتند: رفته سر زیارتگاه، مزار حضرت پیغمبر. اینها گفتند برویم آنجا. آمدند مزار پیغمبر و گوش دادند که ببینند چه می‌گوید. مثل اینکه بعد از شهادت علی علیه السلام بود. آمدند برای شهادت علی تسلیت بگویند، به چه کسی؟ به عایشه. گوش

دادند، دیدند عایشه ناله می‌کند. البته همه چیز را به نظر بدبینی یا خوش بینی نگاه نکنید، واقعاً حساب بدانید. دیدند یکی ناله می‌کند، افتاده روی قبر حضرت و خطاب به پیغمبر، به قول خودش خطاب به همسرش می‌گوید: مهمترین کسی که تو به او اعتماد و علاقه داشتی را بردی یعنی علی علیه السلام. منظور تعریفی که از علی کرد اینطور بود: آن کسی که بهترین شخص خاندان خودت را به همسری او درآوردی یعنی حضرت فاطمه که این اهمیت و علقه‌ی پیغمبر را به این زن و مرد، همه می‌دانستند. عایشه هم نمی‌توانست، می‌گفت: من خیلی علاقه مند هستم، این مانعی ندارد، بله! پیغمبر هم در زندگی معمولی علاقه مند بود، به عایشه هم علاقه مند بود. از علی و از فاطمه این تعریف را می‌کردند.

حالا رحلت حضرت فاطمه علیها السلام در چنین روزی است. چنین روزهایی، نمی‌دانیم کدام روز است که این برعهده‌ی مورّخین است، اگر دقت کنند، بنشینند. مثل اینکه چهار یا پنج مورد هست. اینها را لااقل به دو مورد، یک مورد کوتاه کنند که ما تجلیل از حضرت فاطمه را همگانی کنیم ولی این رحلت و فاجعه‌ای که برای مسلمانان داشت، این فراموش شدنی نیست. فاجعه این است که در محلّ قبر حضرت اختلاف است که کجاست. البته ما، در زندگی خودمان هم دیدیم، به هر جهت مسلمین تمام ایام را عزادار این بخش هستند.

روز درویش، سوّم اسفند که آن امروز نیست، فردا است. آن هم مهم است ولی عظمت حضرت فاطمه، آنقدر بزرگ است که همه‌ی ما شادی‌ها و غم‌هایمان را فراموش می‌کنیم. از حضرت فاطمه می‌خواهیم ان شاء الله در آنجا که الان هست، همیشه ما و دنباله‌روهایش را که ما نام او را به بزرگی می‌بریم، فراموش نکند. امیدوارم که خداوند این عقل و این درایت و محبت و صمیمیت را به همه‌ی ما بدهد که واقعاً از صمیم قلب این روزهای فاطمیّه را عظمت بداریم و تجلیل کنیم.

حضرت فاطمه تقریباً بعد از رحلت حضرت پیغمبر شاید خنده به لبش نیامد، ناراحت بود. از گفتارش راجع به زندگی خودش و پیغمبر، همه عبرت می‌گرفتند. الان هم در تاریخ می‌نویسند و وقتی که شرح حال آن حضرت را می‌نویسند، آنهایی که می‌خوانند به خیال پیروی از حضرت می‌خوانند. ان شاء الله ما چون دل مان می‌خواهد پیرو باشیم، امکانات و اطلاعات آن پیروی در دسترس ما باشد و بعد دل‌های ما آنقدر صاف باشد، آب و جارو کشیده، منتظر قدم‌های مبارک حضرت باشیم، ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۲/۲)

شعری می‌گوید، جزء مناجاتی، در واقع خطاب به خداوند عرض می‌کند:

به کسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم

همه جا، به هر زبانی، ز تو هست، گفت و گویی

آنچه مسلمان، «الله» اسم گذاشته است، «الله» هم، اسم اصولاً، اسمی که بشر می‌گذارد، غیر از اسامی‌ای است که خداوند می‌گوید، خداوند به پیغمبران لقب داد یعنی محمد امین الله، نوح نجی الله، ابراهیم خلیل الله، موسی کلیم الله، عیسی روح الله، البته به مناسبت آن وضعیت خودشان است. این

اسماء، اسمائی است که خدا داده و آن جمله‌ی: **الْأَسْمَاءُ تُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ**، در مورد این اسماء است یعنی اسم و واقعیت این اسم از آسمان می‌آید.

مثلاً روح‌الله که نام حضرت عیسی **عَلَيْهِ السَّلَام** است، بشر این لقب را داده ولی بشر از خودش نداده، این لقبی است که خداوند داده به زبان بشر. اسم روح‌الله، این اسم از آسمان برای حضرت عیسی آمده. موسی کلیم‌الله یعنی هم صحبت خدا. این از آسمان آمده یعنی موسی هم صحبت خدا می‌شود. خداوند با او مکالمه می‌کند، هم صحبت است و همینطور ابراهیم را خود خداوند فرموده است که **وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً** (سوره نساء، آیه ۱۲۵) ابراهیم را به عنوان دوست گرفت. این اسماء که از آسمان آمده. ما تیمناً نام‌های خودمان را از این بزرگان، ذیل سایه‌ی اینها گرفتیم و البته به تیمن و تبرک همان نام اگر خودمان احترام کنیم، خداوند به ما آن ارزش را می‌دهد ولی اگر رعایت نکنیم، یک لقلقه‌ی دهان است یعنی موجی است که از دهان گوینده درآمده، این اسماء چیزهایی است که بشر برای خودش آفریده. وقتی خداوند به بشر استقلالی داد تقریباً یعنی خداوند به بشر گفت: خودت زندگی‌ات را فراهم کن. خودت زحمت بکش زندگی‌ات را از یک جا فراهم کن ولی به اینها امری نداده، خداوند برایشان تهیّه می‌کند. برای گوسفندان به اندازه‌ای که لازم است، از زمین گیاه می‌رویاند، گاهی اگر غضب کند، دسته‌جمعی از بین می‌برد ولی برای انسان، به انسان گفته است خودش این کارها را بکند. بعد برای انسان همینطور یک زبان ارتباطی برای خودشان گذاشته است که این زبانی که ما داریم می‌نویسیم و می‌گوییم و می‌شنویم، این زبانی است که خود بشر برای خودش ایجاد کرده. البته هر کاری که بشر انجام می‌دهد، اگر مخالف با خداوند نباشد، مورد تأیید خدا قرار می‌گیرد یا بعضی کارها را خود خداوند آنها را از بین می‌برد. این نام جدل نیست، مجادله نیست، البته وقتی که بشر با بشر صحبت می‌کند، آن شنونده گفته‌ی او را با معنای عمومی که از لغات در نظر دارد، تطبیق می‌کند ولی وقتی بشر با خداوند صحبت می‌کند، از چنین قیدی آزاد است. آنوقت در آنجا پیدا می‌شود که این بشری که با برادرش صحبت می‌کند، باید از حالات خودش چیزی به او بگوید، به چه زبانی بگوید؟ باید ذکر خداوند را بگوید که این خداوند، چه خصوصیتی دارد که می‌گوید: «همه جا به هر زبانی ز تو هست گفت و گویی».

چون همه، قاطع‌ترین و روشن‌ترین چیزی که دیدن را در زندگی حس کردند، وجود یک عظمت و یک نورانیت مافوق است. هر کسی برای این یک نامی گذاشته است، یکی «الله» می‌گوید. یکی «DIEU» می‌گوید، یکی «GOD» می‌گوید، اینها همه یکی است.

آن داستانی که جبرئیل شنید که خداوند جواب یک بنده‌ای را دارد می‌دهد، بنده‌ای عبادت می‌کند، نام او را می‌برد خداوند به او جواب می‌دهد. عرض کرد: خدایا! تو داری با کسی مثل اینکه صحبت می‌کنی؟ کسی با تو صحبت می‌کند، تو جواب می‌دهی! ولی من هر چه گشتم روی کمره‌ی

زمین، کسی را ندیدم، مسلمانی را ندیدم که با تو صحبت می‌کند. خداوند یک نشانی‌هایی داد، به هر جهت. جبرئیل پرسید: کسی که با تو صحبت می‌کرد و تو جوابش را می‌دادی، این کیست؟ آن نشانه‌ای که تو دادی، این یک زنی است غیر مسلمان، مثلاً فلان مذهب را دارد و صحبت می‌کند. خداوند گفت: با هر زبانی با من صحبت کند، قبول است. به علاوه او ظاهراً می‌بینی بت را می‌پرستد ولی آن بت نیست، آن خیال خودش است که من را می‌خواهد مجسم کند، به این صورت می‌بینید یعنی نام‌های متفَرَّق دارد.

در قرآن، در حالت یک نفری که در روز قیامت به کارش رسیدگی می‌کنند، می‌فرماید هیچکس آنجا از این چیزهایی که داشته، مال و ثروت و اقوام و قدرت به دردش نمی‌خورد **إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** (سوره شعراء، آیه ۸۹) جز کسانی که با یک قلب پاک بیایند یعنی به زبان کار ندارند به قلب کار دارند. البته بعضی‌ها گفتند ما به زبان کاری نداریم، قلب ما خوب است کافی است، این است که حتی عبادت را لازم نمی‌دانند و حال آنکه اینجا آن نیست. منظور آن است که اصل در قلب است. از قلب باید تابش کند به زبان، به دل. اگر به زبان و دل تابش نکرد، معلوم نیست صحیح باشد. به این جهت این جزء عبادت نیست. آن عبادتی که ما به زبان می‌کنیم، جزء خود عبادت نیست ولی مثل خود عبادت واجب است. خداوند که ما اگر مدعی باشیم که دوستدارش و عاشقش هستیم، هر چه گفته باید اجرا کنیم. خودش فرموده است که آنچه در دل داری، به زبان بیاورید. در این صورت زبان هم هر دیف قلب به کار می‌آید یعنی در واقع بیان هر اعتقادی دو وسیله دارد: یکی دل که برای خداوند است، یکی زبان که برای مردم است. هر دو را باید رعایت کرد، هیچکدام بی آن یکی دیگر، صحیح نیست، به جایی نمی‌رسد، ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۲/۶)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تفریحی، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت کزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال @jovzveh121 در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.